

و اجاره بعضی جاگیر را باعث آمد و شد ساخته اند - سلطان غیاث الدین -  
 ملک محمود و سویداس را طلبیده بی پرسش بقتل رسانید - و خانه  
 ایشان بغارت رفت - سلطان ناصر الدین بعد ازین مهم دست از کار و بار  
 باز داشت - و چند روز بسلام حاضر نشد - رانی خورشید و شجاع خان  
 بسهمی یکان خان و موتیخان بقال حرفهای غرض آمیز در لباس بی غرضی  
 بعرض رسانید - و دست تصرف بخزانة دراز نموده بخاطر جمع بمهمات  
 ملکی می پرداختند - و بواسطه کبر سن سلطان غیاث الدین قبول می نمود -  
 اما چون از مردم شنیده بود - که رانی خورشید و شجاع خان بسطان  
 ناصر الدین در مقام تهمت اند - در کار او متوقف می بود - شیخ حبیب الله  
 و خواجه سهیل چون دانستند - که موتیخان بقال متحرک این فساد  
 است او را کشتند - و گریخته بحرم سلطان ناصر الدین در آمدند - رانی  
 خورشید این داستان را نزد سلطان غیاث الدین بآب و تاب تقریر نمود - از  
 استماع این واقعه زایر غضب سلطان اشتعال پذیرفت - جمعی را همراه  
 یکان خان فرستاد - تا قاتلان را از خانه سلطان ناصر الدین گرفته بیاورند -  
 در وقت رفتن فرمود که مهیاد بی ادبانه با سلطان ناصر الدین سلوک نمایند -  
 درین وقت شیخ حبیب الله و خواجه سهیل از سرای ناصر شاهي سوار  
 شده متوجه بیابان شدند - و در راه میگفتند که ما بخانه میرویم - و هر که  
 دعوی خون موتیخان بقال میکند بخانه قاضی حاضر شود - یکان خان  
 و امرا چون بر دربار ناصر شاهي رسیدند - و پیغام فرستادند - جواب آمد -  
 که شیخ حبیب الله و خواجه سهیل - موتیخان را با من نکشته اند -  
 و نمی دانم که کجا رفته اند - تا سه روز حرم ناصر شاهي را یکان خان محاصره  
 نمود - سلطان غیاث الدین دانست که قاتلان فرار نموده اند - و دانست  
 که آزار فرزند عیسی است - مشیر الملک را فرستاده سلطان ناصر الدین را

دلاسا نموده شرف پابوس پدر دریافت - و باز سرگرم خدمت شد - و هر روز التفات مجدد بخود در می یافت - و در جوار منازل غیاث شاهی منزلی جهت بودن خود طرح انداخت - تا در وقت طلب حاضر باشد - رانی خورشید فرصت یافته گفت که سلطان ناصر الدین بام خانه خود را بدم کوشک جهان نما متصل ساخته و غدیری درین ضمن اندیشیده - سلطان غیاث الدین بی تامل بکوتوال فرمود - که عمارت سلطان ناصر الدین را منهدم ساخت - و همان شب سلطان ناصر الدین با جمعی بصوب دهار که در بیابان کش واقع است عازم گشت - شیخ حبیب الله و خواجه سهیل آمده آنجا ملازمت نمودند - رانی خورشید و شجاع خان بی آنکه بسطان عرض نمایند - فوجی متعاقب فرستادند - و سلطان غیاث الدین - قاتار خان را فرستاد - تا سلطان ناصر الدین را بدلاسا بیاورد - قاتار خان مردم خود را گذاشته - باذفاق ملک فضل الله در دهه میرشکار بخدمت سلطان ناصر الدین رفته پیغام رسانید - و او عریضه نوشته داد - که قاتار خان رفته خود بخواند - و جواب بیارد - قاتار خان نیک نهاد بجذاج تعجیل رفته درشادی آباد مضمون عریضه بعرض رسانید - و هنوز جواب نگرفته بود - رانی خورشید از بسکه در مزاج سلطان غیاث الدین تصرف داشت - پروانگی بعارض لشکر رسانید - که قاتار خان را بدفع ناصر الدین تعیین نماید - قاتار خان چون اطلاع یافت - از قلعه برآمده با جمعی که بدفع سلطان ناصر الدین نامزد بودند - بموضع کفکاپور<sup>(۱)</sup> رسیده در مال کار خود متفکر و حیران گشتند - چه اگر جنگ نمایند - مال سلطنت آخر بناصر الدین رسد - و بتلافی ایشان را بیاسا رساند - و اگر بحدود مراجعت نمایند - از سیاست رانی

( ۱ ) در تاریخ فرشته نام مقام کمباپور نوشته ۱۲ مصحح \*

خورشید که قریب الوقوع بود ملاحظه داشتند - درین اثنا ملک مینه (۱) و ملک هیبت که از کبار امرای دولت غیاث شاهي بودند - آمده بناصر شاه پیوستند - و بقصبة اجاریه (۲) فزول نمود - مولانا عماد الدین افضل خان و گروهی از زمین داران درین منزل ملحق شدند - و در عید فطر باستصواب امرا چتر بوسرافراخته امرا و مفارق را بذواخت - درین وقت خبر آوردند - که شجاع خان بآهنگ جنگ از موضع کذکاپور کوچ نموده بقصبة کفرومه (۳) رسیده ناصر شاه ملک ملهوا (۴) را بگوشمال آنجماعت فرستاد - بعد تلافی فریقین باد فتم و فیروزی بر پرچم ملک ملهوا وزید - و شجاع خان گریخته بمندور رفت - و ملک ملهوا در موضع اجاریه باردوی ناصر شاهي ملحق شد - و ناصرشاه بتاریخ شانزدهم شوال سنه خمس و تسعمائه مترجه قصبه اود خود گشت - مبارک خان و صمن خان آمده پیوستند - و در قصبه هندرسی رستم خان حاکم سارنگ پور بملازمت رسید و چند سلسله فیل و مداع بسیار بوسم پیشکش گذرانید - و چون باجین رسید - اکثر مردم باو گرویدند - و رو بدرگاه او نهادند - رانی خورشید و شجاع خان از بیم جان بسلطان غیاث الدین معروض داشتند - که ناصرشاه باجین رسیده و مردم تمام باو گرویده اند - عنقریب قلعه شادی آبان محاصره خواهد شد - سلطان غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ برهان الدین را بوسم رسالت فرستاده پیغام داد - که مدتیست که اختیار ملک را بکف اقتدار آن فرزند نهاده ایم - اگر مردم اویش را از نزد خود دور کرده بحضور آید -

( ۱ ) در تاریخ فرشته مهته نوشته ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته احادیث نوشته ۱۲ مصحح \*

( ۳ ) در تاریخ فرشته کندومر بیان کرده ۱۲ مصحح \*

( ۴ ) در تاریخ فرشته بجای ملک ملهوا - ملک محمود ذکر نموده ۱۲ مصحح \*

مدار کارخانه سلطنت برو خواهد بود - بعد از آن اگر صلاح داند ولایت رهندپور را بشجاع خان که حکم فرزند دارد - نامزد نماید - و نایره فساد را بآب صلح فرو نشاند - ناصر شاه مقید بجواب نشده در سالخ ذی قعدۀ سنه مذکور از قصبۀ اچین بقصبۀ دهار منزل کرد - درین اثنا خبر آمد که یکان خان با سه هزار سوار بقصد جنگ از شادی آباد برآمده - بمجرد این خبر ملک عطن<sup>(۱)</sup> را با پانصد سوار بموضع هانسپور فرستاد - و یکان خان متوجه هانسپور شد - بعد از محاربه ملک عطن غالب شد - و بعد چند روز یکان خان بتحصیر رانی خورشید و شجاع خان بآهنگ جنگ از قاعه مذکور فرود آمد - ناصر شاه بمجرد اسذماع خبر خواجه سهیل و ملک میته و ملک هدیت را بدفع یکان خان نامزد کرد - یکان خان بی جنگ از افواج نامری گریخت - و بالجماع هر وقت که تلاقی فریقین دست داد نصرت و فیروزی سپاه ناصر شاه را بود \* و بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در کوشک نعلچه فرود آمد - درین منزل خبر رسانیدند که سلطان غیاث خود بنفس نفیس بجهت تسلی فرزندان اراده آمدن دارد - و بجهت امضای این نیت از دارالسلطنت برآمده در صفۀ عرض ممالک قرار گرفته - و در ساعتی که منجمان اختیار نمایند بآنجا خواهد آمد و دلجوئی فرزند نموده بشادی آباد مراجعت خواهد کرد - ناصر شاه درین خبر مسرور گردید - و منتظر و مترصد بود - تا آنکه شجاع خان باستصواب رانی خورشید - محقق سلطان غیاث الدین را برداشته متوجه نعلچه گشت - چون بدروازه دهلی رسید - از غایت کبرسن پرسید که مرا بکجا می برید - صورت واقعه بعرض رسانیدند - گفت روز دیگر خواهم رفت و برگردید - چون

( ۱ ) در تاریخ نوشته بجای عطن - عطا مذکور است ۱۲ مصحح \*

رانی خورشید شنید که سلطان غیاث الدین برگشت - چنان دانست که  
 این امر از پیش هواخواهان ناصر شاه شده - و آن گروه را طلبیده سخنان  
 درشت نسبت بایشان بر زبان راند - و سبب برگشتن استفسار نمود - گفتند  
 که سلطان باختیار خود برگشت و دیگری را درین امر مدخل نیست -  
 شجاع خان باستصواب رانی خورشید در استحکام برج و باره کوشید -  
 ناصر شاه بر دور قلعه نشست - و مورچل تقسیم نمود - و هر روز از طرفین  
 جمع می‌گشته میشدند - سلطان غیاث الدین بجهت مصالحه مشیر الملک  
 را برون فرستاد - چون جواب موافق نشنید - از رانی خورشید ملاحظه نموده  
 همان جا ماند - چون کار محاصره تنگ شد - و بجهت عدم غله عاجز  
 گشتند - مضمون *نعم الإِثْلَابُ وَ لَوْ عَلَيَّذَا* ملحوظ نظر ساختند - و توجه بر آن  
 گذاشتند که امر سلطنت بر ناصر شاه قرار گیرد - و از امرای که در قلعه  
 مانده بودند موافق خان و ملک فضل الله میرشکار خود را بخدمت  
 ناصر شاه رسانیدند - ناصر شاه یک لک تذکّه بموافق خان انعام داد -  
 و رانی خورشید و شجاع خان چون بر این حال اطلاع یافتند - علی خان  
 را از حکومت قلعه عزل نمودند - و ملک بیازه را خطاب علی خانی داده  
 محافظت شهر و قلعه تفویض نمودند - و محافظ خان و سورجمل را بیاسا  
 رسانیدند - و امرا و اکابر و جمیع سکنه شهر از مشاهده این اسباب شکسته  
 خاطر شده عرایض بخدمت ناصر شاه نوشتند - از تنگی محاصره و از  
 خوردنی بغیر از حرفی و حکایتی درمیانه اهل قلعه نماند \* شب هفتم  
 صفر سنه ست و سبعمائه ناصر شاه سوار شده قصد تسخیر قلعه نمود -  
 چون به نزدیک رسید مردم قلعه واقف شده تیر و تفنگ بسیار استعمال  
 نمودند - و اکثری از جوانان کار طلب گشته و زخمی شدند - آخر سلطان  
 ناصر الدین بطرف مورچل هفتاد زینه متوجه شد - دلاور خان از ممر آب

خود را بدرون قلعه رسانید - و سلطان ناصر الدین نیز در آمد - شجاع خان با مردم خود در درون قلعه داد مردهی داد - و سلطان ناصر الدین بنفس نفیس تیر اندازیها نمود - چون کومک شجاع خان پی در پی برسید - و مردم مردانه فوج ناصر شاهي اکثری زخمی شدند - صلاح در مراجعت دیده از قلعه باردوی خود آمد - و جمعی که مردانگی نموده بودند - بانعام و اکرام ممتاز ساخت - و بعد از چند روز اولاد شیر خان بن مظفر خان از چندیری با هزار سوار و یازده فیل باردوی ناصر شاهي پیوستند - و در مجلس اول پسر بزرگ را مظفر خان و دویم را سعید خان خطاب داد - و وصول ایشان باعث قوت لشکر ناصر شاهي شد - درینوقت جمعی از اهل قلعه که محافظت دروازه بالپور<sup>(۱)</sup> بایشان تعلق داشت اعلام کردند - که اگر افواج ناصر شاهي بآنجانب عبور نمایند - قلعه بی رنج بدست درمی آمد - سلطان مبارک خان و امیر شیخ حبیب الله و موافق خان و خواجه سهیل و جمعی دیگر را در شب بیست و چهارم ربیع الآخر سنه مذکور تعیین نمود - چون امرا قریب بدروازه رسیدند - اهل شهر باتفاق زبردست خان بن هزبر خان که سلاحدار قلعه بود - دربان دروازه بالپور را کشته در را گشودند - و امرای ناصر شاهي بقلعه در آمدند - شجاع خان بجنگ ایستاده کاری نساخت - آخر گریخته بخوبلی خود در آمد - و فرزندان خود را برداشته بحرم سرای سلطان غیاث الدین در آمد - چون خبر بناصر شاه رسید او بسرعت متوجه شده بشهر و قلعه داخل شد - امرا بخدمت شتافته مبارکباد گفتند - و بعضی از بیخبران بی امر ناصر شاه منازل و قصرهای سلطان غیاث الدین را آتش زدند - و شجاع خان و زانی خورشید و دیگر مردم را

( ۱ ) در تاریخ فرشته نالی پور می نویسد ۱۲ مصحح \*

گرفته آوردند - و دست بذهب و تاراج بر آوردند - و شهر را غارت کردند -  
 سلطان غیاث الدین حزم نموده از صفه عرض ممالک انتقال نموده در محل  
 سرسني<sup>(۱)</sup> قرار گرفت -<sup>(۲)</sup> روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سنه مذکور سلطان  
 ناصر الدین بر سریر سلطنت جلوس نمود - و شجاع خان و رانی خورشید  
 را بموکل سپرد - ملک مینه را بذعلچه فرستاد - و پسر میانه خود را که بمیدان  
 منجهله شهرت داشت - ولی عهد ساخته سلطان شهاب الدین خطاب داد -  
 و صفه باغ که قریب بدولتخانه بود - جهت سکونت او قرار داد - و یگان خان  
 و محافظ خان جدید و مفرح حبشی و مردم دگر را که با او طریق  
 ممانعت سپردند - بیاسا رسانید - و جمعی که موافقت نموده بودند اقطاعات  
 و انعامات داد - و شیخ حبیب الله را عالم خان خطاب داد - و خواجه سهیل  
 را منصب سپه سالاری مفوض فرمود - و بخدمت پدر ولی نعمت خود سلطان  
 غیاث الدین مشرف گشت - سلطان غیاث الدین او را در کفار گرفته بسیار  
 گریست - و در زمان رخصت قبای مؤئینه که خود در روز بار عام و یا روز  
 متبرک می پوشید باو داد - و تاج سلطنت بر فرق فرزند نهاد - و کلید خزاین  
 سپرد - و تهنیت و مبارکباد گفت - و رخصتش داد - و ناصر شاه بتاریخ رجب  
 سنه مذکوره قبای مؤئینه و کلاه دولت بسطان شهاب الدین لطف فرموده  
 بیست سلسله فیل و چقد سراسپ و یازده چتر و دو پالکی و علم و نقاره  
 و سراپرده سرخ و بیست لگ تنکه بجهت مدد خرج داد - و بعد از  
 چند روز مقبل خان حاکم مندسور از غایت ادبار فرار نموده - بهمان ساعت  
 مهابت خان را که مقبل خان حواله او بود فرمود که گرفته بیاورد - و الا  
 مقتظر وصول صواعق سیاست باشد - مهابت خان بعد از تردد بسیار بشیر خان

( ۱ ) در تاریخ فرشته سرسی ذکر کرده ۱۲ مصحح \*

( ۲ ) در تاریخ فرشته روز جمعه بیست و هفتم مذکور است ۱۲ مصحح \*

پیوست - و علیخان و بعضی شوزیده بخندان نیز که خایف بودند - بشیرخان پیوستند - شیرخان از نواحی نعلچه کوچ نموده بچندیری رفت - سلطان ناصرالدین - مبارک خان و عالم خان را پیش شیرخان فرستاد - تا بهر طریق تواند تعلیمی او بکنند - در برابر نصایح رسولان سخندان نادر برابر گفت - و خواست رسولان را مقید نماید - و ببهانه آنکه رفته با مادر خود مشوره نماید - از خرگاه برآمده مبارک خان و عالم خان را بمردم خود سپرد - و مردم او مبارک خان را گرفتند - و در کس او را کشتند - عالم خان درین وقت خود را باسپ رسانیده از اردوی او برآمد - و خود را بسطان رسانیده ماجرا در خدمت سلطان ناصرالدین بگفت - ناصر شاه فرزند خود سلطان شهاب الدین را در شادی آباد گذاشته خود بکوشک جهان نمای نعلچه نزل کرد - شیرخان چون بقلعه آجین رسید به اغوای مهابت خان بقصد جنگ برگشت - و بدیبالپور آمده قصبه هندیه (۱) را تاراج کرد - سلطان ناصرالدین از آنجا در کوشک دهار قرار گرفت - درین وقت خبر رسانیدند - که سلطان غیاث الدین از خرابه دنیا بمعموره عقبی شتافت - بقوای سلطان غیاث الدین بسعی سلطان ناصرالدین مسموم شد - و چون بتجربه رسیده که

پدرکش بادشاهی را نشاید \* و گر شاید بجز شش مه نباید  
و هرگز از سلطنت بر نخورد و کامیاب نشود - و اما سلطان ناصرالدین مدت سیزده سال فرمان فرمای بود - و **وَيَعْتَمِلُ** که قصد پدر نسبت بارتهمت باشد - **وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ** - القصه سلطان ناصرالدین از فوت پدر بسوگواری نشست - و سه روز رسم عزا بجای آورد - و روز چهارم کوچ نمود - شیرخان از وهم جان رو بدیار خود نهاد - و عین الماک و دیگر سرداران جدا شده باردوی

( ۱ ) در تاریخ فرشته هده نوشته ۱۲ مصحح \*



ناصر شاهي پيوستند - ناصر شاه تعاقب نموده - در نواحي سارنگپور - شيرخان  
از زوی ستيزه برگشته جنگ کرده گريخت - و در چنديري نيز پای استوار  
نتوانست کرد - و رفته بولایت ايرجه بهاندير در آمد - و غبار فتنه فرونشست -  
و سلطان ناصر الدين بچنديري رفت - چون چند روز گذشت شيخ زادهای  
چنديري بشير خان نوشتند - که چون سپاهيان شادي آباد بجاگیرهای خود  
متفرق شده اند - و بواسطه موسم برسات اجتماع لشکر زود دست نخواهد  
داد - اگر متوجه چنديري شوند - بيشک که سلطان ناصر الدين بدست  
افتد - و اگر بگريزد فتح شهر باسهل و جوه میسر گردد - شير خان بی تامل  
کوچ نموده بحوالي چنديري رسید - سلطان ناصر الدين بر کنکاش شيخ زادهای  
اطلاع حاصل نموده اقبال خان و ملو خان را بدفع شير خان مامور کرد -  
هنوز دو گروه از چنديري نرفته بودند - که شير خان استقبال نموده - بعد  
ترتیب افواج - طرفین حق مردانگی بجای آوردند - در اثنای دار و گیر  
زخمی بشير خان رسیده از کار ماندند - و سکندر خان در جنگ گاه  
کشته شد - خواجه سهیل و مهابت خان - شير خان مجروح را در صندوق  
فیل انداخته راه فرار پيش گرفتند - چون شير خان در راه فوت شد - او را  
بخاک سپرده خود پيشتر رفتند - اقبال خان پارک راه تعاقب نموده  
بر گشت - سلطان ناصر الدين از استماع این فتح مسرور گشت - و متوجه  
جنگ گاه گردید - و از آنجا جسد سکندر خان را بخطه چنديري  
فرستاد - و شير خان را بر دار کردند - و حکومت آنجا را به بهجت خان  
سپرده بکوچ متواتر بقصبه لاکشای سعداپور رسید - در آنجا بعرض رسید -  
که شيخ حبيب الله مخاطب به عالم خان اراده غدري دارد - سلطان  
ناصر الدين او را مقید ساخته پيش از خود بمندو فرستاد \* بتاريخ دهم  
شعبان سنه سبع و تسعمائه بفتح و فيروزي بقلعه شادي آباد در آمده

بعیش و عشرت مشغول گشت - اکثر اوقاتش بشرب خمر میگذشت -  
 و در حین مستی امرای پدر را بتوهم ففاق میکشست - و مرده خود را  
 تربیت می نمود - و بد خلعتی و ظلمش بجای رسید - که روزی مست  
 بر سر حوض خوابیده بود - اتفاقاً در حوض افتاد - خدمتگاران که پاس  
 میداشتند - او را از آب بر آوردند - چون هشیار شد و تحقیق نمود - چهار  
 کنیزک او را از آب بر آورده بودند هر چهار را بکشت - و اهل آجین  
 میگویند - که آن حوض کالیاده است - و در باغ فیروزه قصری طرح  
 انداخت - که سیاحتان ربع مسکون نشان نداده اند - رفته رفته میل عمارت  
 او بجای انجامید که هفتده کورر مالوه که بارت باو رسیده بود - پنج کورر  
 صرف عمارت میشد \* و در سنه تسع و تسعمائنه باز بطرف جیپور رفت -  
 و چون بوسط ولایت رسید - راجه جیپور و جمیع زمینداران پیشکش فرستادند -  
 و بهوانیداس (۱) ولد سیوداس که قرابت قریب برافای جیپور داشت -  
 دختر خود را پیشکش آورد - و در اثنای راه خبر آوردند - که نظام الملک  
 دکنی بتاخت آسیر و برهانپور آمده - چون داؤد خان ضابط آسیر همیشه  
 ملتجی بقاصر شاه می بود - سلطان ناصر الدین - اقبال خان و خواجه  
 جهان را بولایت آسیر فرستاد - نظام الملک مراجعت نموده بولایت خود  
 رفت - اقبال خان خطبه ناصر شاهي در آسیر خوانده بشادی آباد آمد \*  
 و در سنه ست عشر و تسعمائنه سلطان شهاب الدین باغواي امرای بغی  
 برافراشت - و امرای سرحد اکثر بر او جمع شدند - و از قلعه مقدو فرود  
 آمد - و از نعلچه کوچ نموده بقصبه دهار آمد - و سلطان ناصر الدین  
 با جمعی از خاصه چند بقصبه نعلچه رسید - و از آنجا بآهنگ جنگ  
 بدهار آمد - سلطان شهاب الدین جمعیت پدر را تنگ دیده بجنگ پیش

( ۱ ) در تاریخ نوشته جهونداس ذکر نموده ۱۲ مصحح \*

آمد - آخر ناصر شاه فیروز گشت - و سلطان شهاب الدین گریخته رو  
 به چندیبری نهاد - دالوران فوج ناصر شاهي او را تعاقب نموده نزدیک بآن  
 شد که اسیر گردد - مهر پدري مردم را از تعاقب او منع نمود - و جمعی  
 مردم را از عتلا پیش پسر فرستاد - تا از کوچه فلاحت بشاهراه هدایت  
 ارشاد نمایند - اما چون راه صواب گم کرده بود - جوابی که بکار آید نگفت -  
 و روز دیگر جواب داد - که چون الحال شرمندگی و خجالت برین مستولی  
 شده اگر قطری از اقطار مملکت بمن عنایت شود - بعد از چند روز  
 بخدمت و پابوس خواهم رسید - رسولان چون دانستند - که ملاقات متعذر  
 است - معاودت نموده معروض داشتند - سلطان ناصر الدین گفت - اِنَّا لِلّٰهِ  
 وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ \*  
 \* مصرع \*

تخمی که در هوای تو کشتیم خاک خورد

و فرمان بطلب اعظم همایون پسر خود خود که در قلعه رهندبور محبوس بود  
 فرستاد - اعظم همایون بجناح تعجیل بخدمت رسید - و از چندیبری کوچ  
 نموده بقصبة سیری رفتند - و دران منزل امرا و اعیان را حاضر ساخته  
 گفت - که چون شهاب الدین حقوق پدري را بعقوق مبدل ساخت - او را از  
 ولی عهدی خلع نمودم - و فرزند اعظم همایون را ولی عهد ساختم -  
 و سلطان محمود شاه خطاب داده خلعت و تاج سلطنت داد - و از  
 قصبة سیری مراجعت نموده در بهشت پور طرح اقامت چند روزه  
 انداخت - چون حرارت بر طبیعت سلطان غالب بود باوجود زمستان  
 بآب سرد درآمده ساعتی توقف می نمود - فی الفور مزاج از اعتدال  
 بانحراف رو نهاد - و امراض مختلفه و علل متضاده بر او طاری گشت -  
 و اطبا هر چند سعی نمودند - فایده نداد \*  
 \* مولانای روم \*  
 از قضا سرکذکبیین صفرا فزود \* روغن بادام خشکی می نمود

سلطان ناصر الدین حال خود را دگرگون دیده محمود شاه و امرا و اعیان را  
 بحضور خود طلبید - و زبان بنصایم برگشود - و فرمود که حق سبحانه  
 و تعالی آن فرزند ارجمند را از کافه عالمیان برگزیده و زمام مهام عباد بید اقتدار  
 او سپرده - باید که پا از شاه راه اطاعت و انقیاد خداوندی بیرون نهد -  
 و تابع هوا و هوس نگردد - و مضمون الشفقة علی خلق الله را بر صحیفه  
 دل نگارد - و نعیم الهی که از دریغ نداشته اند از خلائق دریغ ندارد -  
 و دست ظلم از دامن مظلوم کماینبغی کوتاه سازد - و در دیوان بار کسالت  
 و ملالت را بخود راه ندهد - و راه وصول مظلومان را نه بندد - و سخن  
 مظلومان تمامی اصفا نماید - و در انصاف و عدل میان قوی و ضعیف  
 و بعید و قریب تفاوت جایز ندارد - تا در روز بازخواست شرمسار نگردد -  
 و سادات را که ثمره باغ نبوت و رسالت اند - مکرم و محترم دارد -  
 و طبقه علیای علما را که ورثه انبیا اند - از فیض سخاوت انعام سرسبز و بارور  
 گرداند - و از صحبت ناقصان و بیخردان که بر قشر الفاظ اکتفا نموده اند -  
 و از لب و لباب معانی عاری و عاطل اند - احتراز لازم و واجب داند -  
 و بقاع خیر که اثر سعادت مند است - در اطراف و اکناف مملکت بنا  
 نماید - و بالجمله همگی همت بر مرطیبات الهی مصروف دارد - و در  
 تمشیت مهمات مملکت همیشه مشوره بتقدیم رساند - شاهزاده محمود  
 و ارکان دولت از استماع این مقال قلق و اضطراب نمودند - و بعزم صادق  
 و نیت درست از جمیع معاصی و منکرات بحضور علما توبه کرد - و بعد  
 از ساعتی اجابت داعی حق نمود - مدت سلطنت او یازده سال و چهار  
 ماه و بیست روز بود \*

\* بیت \*

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز \* که چون جا گرم کردی گویدت خیز

( ۲ ) ذکر سلطان محمود شاه بن سلطان ناصر شاه

ابن سلطان غیاث الدین بن سلطان

محمود خلجی

روز سیوم صفر سنه سبع و تسمائنه محمود شاه بن ناصر شاه در موضع بهشت پور بطالع فرخنده فر - و ساعتی بهجت اثر - بر تخت سلطنت خلجیه جلوس نمود - و لوازم نثار و ایثار بتقدیم آورد - و اکابر و اعیان را علی قدر مراتبهم بدواخت - و نعلش ناصر شاه پدر خود را بشادی آباد فرستاد - و سلطان شهاب الدین از وقوف این حادثه خود را بدصرت آباد نعلچه رسانید - و محافظ خان خواجه سرا و خواصخان در بروی او بستند - چندانکه ایشان را بمواعید فریفت که در بکشایند - موثر نیفتاد - سلطان شهاب الدین مایوس گشته بصوب کندومه توجه نمود - و سلطان محمود چون خبر یافت که سلطان شهاب الدین بمقدور رفته بکوچ متواتر در کوشک جهان نمایی نعلچه نزول نمود - چارش خان را بدفع سلطان شهاب الدین فرستاد - و بتاریخی که منجمان اختیار نموده بودند - بقلعه شادی آباد رفت - و تخت زرین که بجواهر و یواقیت زمّانی مکرمل بود - در صفا بار نهاده بیست و یک تخت بر دوشش برافراشتند - و محمود شاه از مشرق سریر جهان داری بر تخت سلاطین خلجیه طالع گشت - بعد از چند روز عریضه چاوش خان رسید - که چون اختر اقبال سلطان شهاب الدین در حاضی بیدولتی افتاده بطرحند نصایح مشفقانه القا نمود - اصفا فذموده بجنگ پیش آمد - و باقبال خداوندی در صدمه اول پای ثبات او از جای رفت - و فرار نمود - و چتردار او بدست در آمده بقتل رسید - و چتر او بدست آمد - و خود گریخته بولایت آسیر درآمد - سلطان محمود

چاوش خان را طلبید - و مشمول عواطف ساخت - و منصب وزارت و مهمات ملکی به بسنت رای که دیوان ناصرشاه بود - تفویض نمود - بسنت رای از کمال غرور رعایت جانب سپاهی را گذاشته دقیقه از دقایق کفایت از دست نمیداد - و احترام امرا و سپاهیان نمی نمود - امرا بتاریخ هفتم ربیع الثانی او را بر سر دیوان کشتند - و نقد الملک که از موافقان دینی و شریک خدمت او بود - بحرم سوای سلطان محمود گریخت - اقبال خان و مخصوص خان بدست آوردن او را ساعی شدند - که مبادا چون نجات یابد - بکین خواستن کمر بندد - و حیدر خان و افضل خان را بخدمت سلطان محمود فرستادند - بعضی سخنان پیغام دادند - سلطان محمود از روی عجز و بیچارگی نقد الملک را نزد ایشان فرستاد - امرا فرمود که مضرت بجان او نرسانیده اخراج نمایند - چون نقد الملک را آوردند - امرا اتفاق نموده او را اخراج کردند - سلطان ازین حرکت امرا آزرده خاطر شده صفای خاطر بخشونت مبدل گشت - و محافظ خان خواجه سرا بطمع وزارت سخنان غیر واقع از امرا بعرض میروسانید - اتفاقاً روزی فرصت یافته گفت که اقبال خان و مخصوص خان اراده دارند که یکی از اولاد ناصرشاهی را بسلطنت بردارند - سلطان بسجود استماع آن سخن در مقام سیاست امرا در آمد - باز از روی حلم و مروت در مقام تفتیش شد - محافظ خان چون دید که این سخن کارگر نیامد - هر روز سخنان ناملایم عرض میکرد - تا آنکه سلطان محمود جمعی را مقرر ساخت - که چون اقبال خان و مخصوص خان بسلام بیایند بتقدیر رسانند - یکی از خواجه سرایان ازین ماجرا مخصوص خان و اقبال خان را واقف ساخت - همان لحظه شخصی بطلب ایشان آمد - مخصوص خان بی توقف بخدمت شتافت - و اقبال خان را بمهمات ملکی مشغول

داشت - مخصوص خان اوضاع را دیگرگون دیده برگشت - و باقبال خان پیوست - و باتفاق برخاسته بمنزل خود رفتند - محافظ خان بعرض رسانید - که اقبال خان و مخصوص خان بخانههای خود رفتند - که یکی از شاهزادها را بسلطنت بردارند - صلاح آنست که همانجا رفته ایشان را دستگیر سازند - و کار امروز بفردا نیفتدازند - سلطان محمود حرف آن مکار را باور داشته متوجه منزل مخصوص خان و اقبال خان گردید - ایشان گریخته با صد سوار و پیاده از طرف قاضی پور در شب ربیع الثانی بیست و چهارم از قلعه فرود آمدند - و تمام شب راه قطع نمودند - صبح در نواحی نوبده بموضع سرایه رسیدند - و آنجا نصرت خان بن اقبال خان را بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور بجهت آوردن سلطان شهاب الدین بصوب آسیراهی ساختند - علی الصباح سلطان محمود بر صغۀ بار برمسند حکومت قرار گرفته شغل وزارت بمحافظ خان داده خواجه جهان خطاب او کرد - افضل خان را بمجلس کریم و چاوشخان را دستور خان خطاب داده بدفع مخصوص خان و اقبال خان رخصت کرد - چون نصرت خان بخدمت سلطان شهاب الدین رسید - از غایت شادمانی روز دگر بولایت محقق (sic) که ولایت بیجاکوره و کدکون باشد - متوجه گردید - و در یکشنبه روز سی کروه راه طی نمود - اتفاقاً چون هوا در نهایت گرمی بود - سلطان شهاب الدین بیمار شد - و بتاریخ سیوم جمادی الاول داعی حق را اجابت نمود - بعضی گویند باشارۀ سلطان محمود مسموم شد - نصرت خان لباس کبود پوشیده نعش او را برداشته بموضع سرایه که مجمع امرا بود متوجه شد - چون بسرایه رسید - مختص خان و اقبال خان نعش او را بقلعه شادی آباد راهی ساخته متبذری سلطان شهاب الدین را هوشنگ شاه خطاب داده چتر بر سر او گرفتند - و غبار فساد برانگیخته عازم وسط ولایت مالوه

گردیدند - و محمود شاه بمقتضی این بیت

\* بیت \*

جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی

که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

بعد از رسیدن نعلش بسیار گریست - و بخاک سپرده رسم عزا بجا آورد -  
و بعد از فراغ تعزیه - نظام خان را بکومک دستور خان فرستاد - چون نظام خان  
بدستور خان پیوست - با هوشنگ جنگ کردند - و هوشنگ شکست  
خورده پناه بکوه پایه بهار بابا حاجی برد - در خلال این احوال عریضه عاجز  
آمیز اقبال خان و مخصوص خان رسید - که محافظ خان از روی غرض سخندان  
نفاق آمیز معروض داشت - و خاطر اشرف را نسبت به بندگان خیر خواه  
متغیر ساخت - امید است که حقیقت نا دولتخواهی محافظ خان و امری  
چند که او نموده بر ضمیر افور ظاهر گردد - چون مضمون عریض معلوم  
سلطان محمود شد - و بعضی خدمتگاران نیز گفتند که قصد محافظ خان  
آنست که خود از روی استقلال بمهمات ملکی پردازد - و این افترا را نسبت  
بایشان عرض مینماید - چرا که مخصوص خان و اقبال خان در خدمت  
باشند نوبت وزارت باو نمیرسد - بلکه اراده محافظ خان همگی طرح  
مجدد بروی کار آوردنست - که یکی از اولاد ناصر شاه را از حبس برآورده  
اسم سلطنت بر او اطلاق کند - و خود رائق و فائق باشد - سلطان محمود  
چون کم تجربه بود - فرمود که چون محافظ خان بسلام آید - او را گرفته  
نگاه دارند - که بعد از تحقیق بسزا خواهد رسید - چون هوا خواهان  
محافظ خان حقیقت ماجرا رسانیدند - روز دیگر با جمعیت خود بر سر  
دیوان حاضر شد - و سلطان که او را بخلوت طلب داشت - نرفته جوابهای  
درشت گفت - سلطان محمود با گروهی از خواص و معدودی چند از حبشیان  
برون آمد - و آن بد گهر گریخته از دولت خانه برون رفت - و در بند پروتی



را متصرف شده علم بغی بر افراشت - و شاهزاده صاحب خان بن سلطان ناصر الدین را آورده چتر بر سر نهاد - و محمود شاه را محاصره نمود - و نزدیک بود که دستگیر نماید - محمود شاه نیم شبی بر آمده بجانب آجین رفت - و از آنجا دستور خان و دیگر امرا را استمالت داده بحضور صاحب خان را سلطان محمود شاه خطاب داده بر تخت اجلاس نمود - و بعد از چند روز دستور خان باجین رسید - و پس از وی مخصوص خان و اقبال خان بسطان محمود پیوستند - و شاهزاده صاحب خان از استماع این خبر صدر خان و افضلخان را طلبیده عهد و پیمان را بایمان غلاظ موکد گردانید - و بتاریخ پنجم جمادی الاول مودب خان را در شادی آباد گذاشته نعلبچه را لشکر گاه ساخت - سلطان محمود از آجین بدیپالپور آمد - در همان شب سردارانی که عیال ایشان در مندو بود - باردوی شاهزاده رو نهادند - روز دگر سلطان محمود متوجه چندیری شد - و کیفیت به بهجت خان نوشت - او جواب داد - که من تابع آن کسم که شادی آباد در تصرف او باشد - سلطان محمود ازین جواب در مال کار خود متفکر بود - در بهشت پور توقف نمود - گاه اراده استمداد طلب نمودن از سلطان سکندر لودی می نمود - و گاه در قلعه رهنبور متحصن شدن را اولی میدانست - بعد از چند روز میدنی مل که بوفور شجاعت و کاردانی امتیاز داشت آمده همراه شد - و بهجت خان از کرده خود پشیمان شده پسر خود شرزه خان را بخدمت فرستاد - سلطان محمود از سر استظهار عازم مندو گردید - چون بموضع سهرای نزول کرد - طرفین چنان صلاح دیدند که صباح ترتیب افواج داده منتظر هبوب ریح فتمح و نصرت باشند - اتفاقاً بعد از یکپاس شب افضل خان با نصف بیشتر لشکر باردوی سلطان محمود پیوستند - و صاحب خان و معافظ خان خانه خود را سوخته گریختند - و روز چهارم

بنصرت آباد نعلیچه رسیده دست اصراف باطلاق خزاین گشوده - بضبط  
 و ربط قلعه پرداختند - سلطان محمود متوجه شادی آباد گردید - چون  
 بموضع برسیده رسید - متبذقی سلطان شهاب الدین و امرای او که در کوه پایه  
 بهار بابا حاجی متحصن شده بودند - قول گرفته نزد سلطان محمود  
 آمدند - و بکوچ متواتر بقصبه سیمر نزول کرد - بتاریخ هفتم رمضان سنه سبع  
 عشر و تسعمائه فوجها آراسته متوجه تختگاه شادی آباد شد - و از  
 طرفین تسویه صفوف نموده - معرکه قتال برآراستند - شاهزاده  
 صاحب خان جرات نموده بر فوج سلطان محمود حمله آورد - درین  
 اثنا فیلی متوجه سلطان محمود شد - و او تیری بر سینه فیلبان زد -  
 که از پشت او بدر رفت - درینوقت میدنی رای با جمعی راجپوتان بزخم  
 برچه دمار از روزگار فوج صاحب خان برآوردند - شاهزاده صاحبخان تاب  
 مقاومت نیاروده پناه بتلعه برد - و شب و روز در محافظت قلعه میکوشید -  
 و سلطان محمود در حوض خاص فرود آمده پیغام فرستاد - که چون  
 نسبت اخوت در میانست و رعایت عله رحم از واجباتست - هر جا التماس  
 نماید - بار مبدول داریم - و آن مقدار مال که تواند برداشت - بردارد و برود -  
 و هیچ مضایقه نیست - تا خون مسلمانان بی وجه ریخته نشود - شاهزاده  
 قبول نکرد - سلطان محمود اطراف قلعه را فرو گرفته در محاصره مبالغه  
 نمود - تا در تاریخ شانزدهم شوال سنه مذکور بسعی مولانا عماد الدین  
 خراسانی دلاوران لشکر مقارن طلوع صبح بر سر مردم مورچل ریختند -  
 و با یکدیگر در آویختند - و در یک طرفه العین خون اعوان و انصار  
 شاهزاده را بر خاک مذلت ریختند - محافظ خان و شاهزاده پاره جواهر  
 قیمتی برداشته از راه هفتصد زینه گریختند - و روز چهارم در قصبه برود  
 گجرات بساطان مظفر گجراتی پیوستند - و او مقدم شاهزاده را گرامی

داشته که بعد از برهات ولایت مالوه را بدست آورده میان برادران قسمت خواهد شد - و از آنجا بچنپانیر رفت - روزی گذر شاهزاده بمنزل یادگار مقبل که مشهور بسرخ کلاه بود - و از جانب شاه اسمعیل صفوی بوسالت بگجرات آمده بود - واقع شد - و میان خدمتگاران سخن بلند و پست شد - و بخصومت انجامید - میانه مردم انتشار یافت - که یادگار سرخ کلاه و مردم او شاهزاده مندورا سر گرفتند - و لشکر گجرات هجوم عام نموده چند نفر از مردم یادگار مغل در جنگ کشته شدند - شاهزاده از انفعال بی رخصت رو بصوب ولایت آسیر نهاد - و در موضع لورگانو که سرحد آسیر و پتارست نزول کرد - لوردهای حاکم کندومه اطلاع یافت - بر جناح تعجیل آمده جنگ انداخت - صاحب خان رو بهزیمت نهاده آنجا بحاکم کاریل برد و کاریل از بلاد دکنست - چون نسبت محبت میانه سلطان محمود و حاکم کاریل استحکام پذیرفته بود - خود را از امداد او باز داشته چند ده بجهت مدد معاش او مقرر نمود - بعد از آنکه فتنه و فساد بصاح و صلاح مبدل شد - و سلطان محمود بر بساط امن و امان قوار گرفت و عمال بضبط ولایات رفتند - میدنی رای خواست که خود مستقل شود - و امرای غیاث شاهي و ناصر شاهي را از میان بردارد - بجهت غرض فاسد خود در بدگویی امرا شروع کرد - و در خلوت سخنان نالایق نسبت بهر کس میگفت - تا آنکه روزی معروض داشت - که افضل خان و اقبال خان مکاتیب فرستاده - شاهزاده صاحب خان را طلب نموده اند - سلطان محمود از غرض او غافل افتاده فرمود - که هرگاه افضل خان و اقبال خان بسلام آیند بقتل رسانید - چون روز دیگر بدستور قدیم بسلام آمدند ایشان را گرفته بند از بند جدا ساختند - و سکندر خان و فتح جنگ خان شربرافی از مشاهده جرات و تسلط میدنی رای گریخته بجاگیرهای خود رفتند -

و سکندر خان از کندومه تا قصبه شهاب آباد بتقلب متصرف شده عمال خامه  
 را راند - سلطان محمود بجهت تسکین این حادثه در پنجم جمادی الاخر  
 سنه ثمان عشر و تسعمائه از قلعه مذکور بکوشک جهان نمای نعلچه  
 آمد - و منصب وزارت بمیدنی رای تفویض کرد - و بهجت خان حاکم  
 چندیری و دیگر امرا را طلب داشت - بهجت خان عذر رسیدن برسات  
 نوشت - سلطان اغماص عین نموده منصور خان مقطع بهلیسا را بچنگ  
 سکندر خان فرستاد - چون سکندر خان رایان کوندوانه را با خود متفق  
 ساخته بود - منصور خان حقیقت بسطان محمود نوشته کومک  
 طلبید - میدنی رای باو نوشت - که اگر در گرفتن سکندر خان تکاهل  
 و تماهل خواهی نمود - بشهر سلطانی گرفتار خواهی گشت -  
 منصور خان ازین تحکم مراجعت نمود - به بهجت خان ملحق شد -  
 و شجار خان که بکومک منصور خان نامزد بود - او نیز رفته به بهجت خان  
 پیوست - سلطان محمود از استماع این اخبار بقصبه دهار آمده زیارت  
 شیخ کمال الدین مالوی نمود - و میدنی رای از دیپالپور بدفع سلطان  
 سکندر رخصت یافت - و عازم آجین گردید - میدنی رای چون  
 بولایت سواس رسید - دست قاراج و عیش برگشاد - سکندر خان از استماع  
 این خبر مکدر گشت - و از روی عجز راه صلح پیموده بوسیله حبیب خان  
 نزد میدنی رای آمد - میدنی رای باجین رفته از سلطان محمود تقصیرات  
 سکندر را التماس نمود - التماس او مبدول گشته جاگیر و منصب قدیم او  
 عنایت شد - سلطان محمود از آجین کوچ نموده باگره رفت - و در آنجا  
 عرضه داشت داروغه شادی آباد رسید - که جمعی اوباش در شب  
 بیست و پنجم شهر رمضان خروج کرده چتر از سر قبر سلطان غیاث الدین  
 بر سر شخصی مجهول النسب برافراخته شهر بغارت بردند - بدوات

خداوند راس رئیس ایشان را دستگیر نموده سیاست رسانید - سلطان  
 محمود نوازش نامه بار ارسال داشته بجانب بهار بابا حاجی رفت -  
 و از آنجا مصحوب سهروداس دلاسا نامه به بهجت خان فرستاد - چون  
 دیده بصیرت او بغبار بیدولتی انباشته بود - جواب نا صواب داده جمعی  
 را بطلب شاهزاده صاحب خان بکاریل فرستاد - و عریضه بسطان سکندر  
 لودی نوشت - مضمون آنکه محمود شاه زمام حل و عقد مملکت بقبضه  
 کفار سپرده - و پای انقیاد از طریق شرع مصطفوی برون نهاده - اگر فوجی  
 باین دیار فرستند - که سکه و خطبه این ملک بتمام نامی ایشان شود -  
 ثوابی جزیل نیز خواهند داشت - سهروداس این ماجرا را تقریر کرد -  
 سلطان محمود استعداد سپاه نموده از بهار کوچ کرده در شکار پور فرود آمد -  
 و مخصوص خان را به چندیری فرستاد - مقارن این حال خبر رسید - که  
 مقتصد محرم سنه تسع عشر و تسعمائه سلطان مظفر گجراتی با پانصد  
 فیل و لشکر بیکران در قصبه دهار نزول نموده در مواضع دلاوره بشکار مشغول  
 است - و رای پنهودا و دیگر امرا که در قلعه مندو بودند - هر چند فرستاده  
 عاجز نمودند - که درینوقت که سلطان محمود بضبط ملک خود در مانده  
 اراده تسخیر ولایت او نمودن از مروت نیست - مقبول نشد - و نظام الملک  
 سلطانی را پیشتر فرستاد - تا حوض رانی آمده مراجعت نمود - در  
 اثنای مراجعت جمعی از قلعه مندو فرود آمده دست بردی نمودند -  
 نظام الملک برگشته جمعی را بقتل رسانید - سلطان محمود از وصول این  
 خبر وحشت اثر پریشان خاطر شد - که بکدام طرف توجه نماید - در عین  
 سراسیمگی خبر رسید - که سلطان مظفر گجراتی مراجعت نموده بگجرات  
 رفت - سلطان مراسم شکر بجای آورده متوجه دفع بهجت خان گردید -  
 درین اثنا خبر رسید که اسکندر خان باز عام بغی بر افراشته و قریات خالصه

را متصرف گشته - سلطان محمود حاکم قصبه کفدومه ملک لودها را بتادیب  
 او نامزد کرد - بعد از تلافی فریقین سکندر خان رو بهزیمت نهاد - و لشکر  
 بغارت مشغول شد - دران اثنا شخصی که عیال او بغارت رفته بود -  
 خود را به بهانه پابوس بملک لودها رسانیده خنجر زهر آلود بر پهلوی  
 او زد - و متاع زندگانی او بغارت برد - سکندر خان از شنیدن این واقعه  
 مراجعت نموده مظفر و منصور شد - و بسواس رفت - چون این خبر  
 بسطان محمود رسید - دفع بهجت خان را مقدم دانسته متوجه چندیری  
 شد - در راه خبر آوردند که در مفتصف ذی حجه شاهزاده صاحب خان  
 از کوندوانه به چندیری آمد - و بهجت خان و منصور خان او را بسطنت  
 برداشتند - سلطان محمود در سامهو باستعداد سپاه مشغول بود - که خبر رسید  
 که سعید خان لودی و عماد الملک با لشکر دهلی از جانب سلطان سکندر  
 بکومک شاهزاده صاحب خان در پنج گروهی چندیری فرود آمدند -  
 سلطان محمود از استماع این خبر مضطر گردیده صلاح چنان دید که بجای  
 خویش معارفت نماید - در اثنای راه امرا را طلبیده اساس عهد و پیمان  
 بایمان استوار ساخت - باوجود قسم چون پاره از شب گذشت - صدر خان  
 و مخصوص خان بجانب چندیری گریختند - محمود شاه جمعی را برسم  
 تعاقب فرستاد - خود بقصبه سرونج رفت - و از آنجا کوچ نموده اردوی او از  
 پیش دروازه بهیلسا میگذشت - گماشته منصور خان باتفاق او باش شهر  
 پس ماندهای اردو را تاراج کردند - عرق حمیت سلطان محمود در حرکت  
 آمده - در یک طرفه العین آن حصار را گرفته - آنجماعت بی عاقبت  
 را بسیاست رسانید - و غیال و اطفالشان بذل بندگی گرفتار شدند -  
 شاهزاده صاحب خان و بهجت خان - ملک محمود را بصوب سارنگپور  
 فرستادند - جهجار خان گماشته ملک مقطع آنجا جنگ کرده - ملک

محمود فرار نموده تا چندیری عیان باز نکشید - درین هنگام که فوج ملک محمود فراری شده آمدند - سعید خان لودی و عماد الملک به بهجت خان چنین پیغام دادند - که وعده شده بود که هرگاه فوج منصوره سکندری بخرطه چندیری برسد - خطبه بنام نامی سکندر زمان خوانده شود - و دراهم و دنانیر بسکه خاقانی مسکوک گردد - چون جواب موافق نشنیدند - از موضع سهرامی چهار کروه پس نشستند - و صورت واقعه بساطان سکندر نوشتند - سلطان سکندر فرمان طلب فرستاد - چون فوج سکندر آزار یافته بطرف دهلی رفت - سلطان محمود منتظر توفیقات آلهی بوده طرح شکار انداخت - در اثنای شکار جاسوسان خبر رسانیدند که خواجه جهان و محافظ خان بصوب شادی آباد راهی شدند - سلطان از همانجا مراجعت نموده حبیب خان و فخر الملک و هم کون را بدفع محافظ خان نامزد کرد - بتاريخ شانزدهم ربیع الثانی در نعلچه بهم رسیده جنگی صعب اتفاق افتاد - و از شامت بغی محافظ خان بقتل رسید - و سرش را از بدن جدا کرده باردوی خود معاودت نمودند - از استماع این خبر شاهزاده صاحب خان ملول شده در آمد و شد خواندین و خدمتکاران بر روی خود بست - و بهجت خان و صدر خان و مختص خان چنان صلاح دیدند که علما و مشایخ را در میان آورده قطری از اقطار مملکت بجهت او التماس نمایند - باتفاق رفته این مضمون را بشاهزاده صاحب خان معروض داشتند - شاهزاده باین مقدمه راضی شده بهجت خان - شیخ اولیا را بار دو فرستاده درخواست تقصیرات خود نموده - بجهت مدد خرج شاهزاده جای طلب کرد - سلطان محمود این مقدمه از لطایف فیبی دانسته قلعه رایسین و قلعه بهیلسا و رهمولی<sup>(۱)</sup> بشاهزاده

( ۱ ) در تاریخ فرشته بجای رهمولی - هامولی مذکور است ۱۲ مصحح \*

داد - و بعجالت الوقت ده لک تنگه ارسال داشت - و مناشیر و احکام استمالت به بهجت خان و امرا نوشت - و شیخ اولیا را با رسول بهجت خان رخصت داد - چون بحوالی چندیری رسیدند - بهجت خان - شرزه خان ولد خود را باستقبال رسولان فرستاد - و احترام تمام نمود - فرامین و منشور حکومت رایسین و بهیلسا را بدست شرزه خان بتخدمت صاحب خان با ده لک تنگه و دوازده سلسله فیل ارسال نمود - و چون بعضی فتنه انگیزان بشاهزاده صاحب خان گفتند که بهجت خان قرار داده که در عیدگاہ شما را بدست آورد - و شیخ اولیا را ازین جهت بارو فرستاد - که عهد و پیمان را بایمان موکد سازد - از استماع این خبر خوف و هراس بر شاهزاده صاحب خان غالب گشت - و در شب بیست و نهم رمضان شاهزاده بی عاقبت راه غیر متعارف اختیار نموده خود را در سرحد بفوج سلطان سکندر لودی رسانید - چون این خبر بسطان محمود رسید - بتاریخ نوزدهم شوال بخط چندیری رفت - بهجت خان و اکابر آنجا باستقبال آمده زبان اعتذار گشودند - رقم عفو و اغماض بر صحیفه جرایم ایشان کشید - و بعد از سرانجام آن ناحیه بشادی آباد روان شد - و بسعی نامرضی و استصواب میدنی رای تیغ بیدریغ در امرا نهاد - و هر روز یکی را بگناه ناکرده متهم ساخته میکشست - رفته رفته کار بجای رسید که مزاج سلطان محمود از جمیع امرا - چه که از جمیع مسلمانان برگشت - و عمال سابق که سالها در سرکار غیاث شاهی و ناصر شاهی متکفل مهمات بودند - عزل ساخته اعوان و انصار میدنی رای را تعیین نمود - و ازین عمل اکثر امرا و سرداران دل شکسته شده دست اهل و عیال گرفته مهاجرت اوطان اختیار نمودند - و شادی آباد که دارالعلم و محط رجال و فضلا و علما و مشایخ بود مسکن کواران گردید - و کار بجائی رسید که جمیع



شغل و عمل سرکار محمود شاه حتی فیل بانې و دربانې را میدنی رای  
 بمردم خود حواله نمود - و از جنس و ذات مسلمان زیاده بر دوپست کس  
 در خدمت سلطان محمود نماند - و زنان مسلمه و سیده را راجپوتان  
 متصرف شده کنیز نموده رقاصی فرمودند - و زنان مطربه سلطان محمود  
 را بتصرف در آوردند - سلطان محمود تسلط راجپوتان را دیده بیطاقت  
 شد - چون در اهل هند رسم است که هرگاه نوکر و یا مهمان را رخصت  
 مینمایند پان میدهند - سلطان محمود ظرفی پر از بیژهای پان بدست  
 آرایش خان پیش میدنی رای فرستاد - و پیغام داد که من بعد شما را  
 رخصتیمست - از ولایت من بدر رو - و راجپوتان جواب گفتند که ما چهل  
 هزار سوار تا امروز در هوا خواهی و جان سپاری تقصیری نکرده ایم -  
 نمیدانم که از ما چه بوقوع انجامیده - چون آرایش خان جواب برد -  
 راجپوتان در خانه میدنی رای جمع شده اراده نمودند - که سلطان  
 محمود را از میان بردارند - و رای رایان ولد میدنی رای را بسطنت  
 بردارند - میدنی رای بخود اندیشید - که الحال سلطنت مالوه  
 فی الحقیقت از منست - چون سلطان محمود از میانه خواهد رفت -  
 سلطان مظفر گجراتی مالوه را متصرف خواهد شد - پس در رضاجوی  
 وای نعمت سعی باید کرد - باتفاق راجپوتان بتخدمت سلطان محمود  
 رفته در مقام استعفا و استغفار ایستاده سخنان معذرت آمیز دولتخواهانه  
 بر زبان راند - سلطان محمود طوعاً و کرهاً از سر پرخاش در گذشت -  
 مشروط بآنکه جمیع کارخانها را بطریق قدیم بکار فرمایان مسلمان حواله  
 بکنند - و مردم خود را در مهمات ملکی مدخل ندهد - و زنان مسلمه را  
 از خانهای خود بیرون کنند - و دست از تعدی کوتاه سازد - میدنی رای  
 بجهت مصلحت وقت شرایط قبول نمود - اما سالیان پوریه از اعمال